

بررسی و نقد نوشته‌های یوزف ولسکی درباره تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی

فرشید نادری*

چکیده

نوشته‌ها و آثار یوزف ولسکی درباره تاریخ و فرهنگ اشکانیان به رویکرد نوینی انجامید که توانست افق تازه‌ای بر زوایای تاریک و مبهم این دوران بگشاید. وی در نوشته‌هایش ضرورت بازبینی و تجدیدنظر اساسی در دیدگاه‌های رایج گذشته مورخان و محققان این دوره از تاریخ ایران را گام نخست و اولیه‌ای می‌داند که می‌تواند در بازسازی وجهه اشکانیان در چهارچوب تاریخ باستانی ایران مؤثر باشد. روش بررسی در این مقاله استخراج دیدگاه‌ها و رویکردهای اساسی ولسکی از خلال نوشته‌ها و آثار مهم وی درباره ایران اشکانی است. در این جهت، برخی از مهم‌ترین مقالات وی ترجمه و تلخیص شده‌اند. از جمله مهم‌ترین نتایج و دستاوردهای این نوشته در معرفی نگرش‌های ولسکی باید به خروج منابع بومی و ایرانی از حاشیه و تبدیل آن‌ها به منابع معیار و نقد روش مند منابع یونانی و رومی مرتبط با اشکانیان اشاره کرد. هم‌چنین، یافتن پیوندهای ایدئولوژیک میان اشکانیان با سنن هخامنشی اساسی‌ترین راه‌برد ولسکی به‌شمار می‌رود. وی برای این منظور فرضیه مسلک ایران‌گرایی اشکانیان را مطرح کرده‌است. تلاش‌های وی گرچه به‌شکل کاملی موفقیت‌آمیز نبوده، دست‌کم در تعدیل دیدگاه‌های منفی گذشته درقبال اشکانیان از درخشش ویژه‌ای برخوردار بوده است.

کلیدواژه‌ها: اشکانی، ایران، فرهنگ، هخامنشی، یوزف ولسکی.

۱. مقدمه

یوزف ولسکی (۱۹۱۰-۲۰۰۸)، محقق و مورخ فقید لهستانی، بی‌تردید از بزرگ‌ترین و نام‌آورترین مورخان حوزه تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی بود.^۱ پژوهش‌ها و تحقیقات متعدد و متنوع وی که در سراسر عمر طولانی‌اش به صورت مقالات علمی منتشر یافته‌اند، عمدتاً به تاریخ و فرهنگ اشکانیان اختصاص یافته است.^۲ رویکرد بنیادین ولسکی، علاوه بر نقد محققانه برخی دیدگاه‌های رایج و مسلط متون یونانی و رومی درباره اشکانیان، که به‌زعم وی در تحقیقات معاصر نیز امتداد یافته‌اند، تأکید ویژه بر احیای ایران‌گرایی در زمان اشکانیان بوده است. تأکید وی بر استفاده از منابع بومی و ایرانی در نگارش تاریخ اشکانیان و عدم اتکای صرف به منابع یونانی و رومی را می‌توان از دیگر شاخصه‌های بنیادین اندیشه او تلقی کرد. تلاش‌های ولسکی برای یافتن شواهد و مستندات کافی به‌منظور اثبات پیوندهای ایدئولوژیک اشکانیان با سنن هخامنشی، گرچه در برخی مواقع بر استدلال‌های ضعیفی استوار است، تا حدی توانسته در ایجاد یک مسیر نوین و به‌چالش کشیدن برخی دیدگاه‌های گذشته موفق باشد. وی ایران‌گرایی اشکانیان را از دریچه تلاش‌های آنان در ایجاد پیوند با سنن هخامنشی می‌دید. هم‌چنین، تلاش‌های وی در ارائه یک نگاه نوین و متفاوت به مبحث جنجالی یونان‌گرایی اشکانیان از درخشش ویژه‌ای برخوردار است. مقالات ولسکی تا مدت‌ها کم‌تر مورد اعتنا و توجه ایران‌شناسان دنیا واقع شد. با گسترش فعالیت‌های باستان‌شناسی در خاک ایران و خارج از ایران، برخی دیدگاه‌ها و نظریات وی که در گذشته محل توجه نبود، مورد اعتنا و رجوع اشکانی‌پژوهان سراسر دنیا قرار گرفت. گذشته از این‌ها، باید به نقش تأثیرگذار و اساسی او در تبدیل لهستان به یکی از کانون‌های مهم و عمده ایران‌شناسی، به‌ویژه مطالعه و پژوهش در تاریخ ایران اشکانی اشاره کرد. تربیت و پرورش برخی شاگردان و ایران‌شناسان بزرگ لهستانی بی‌تردید مرهون زحمات و تلاش‌های بی‌وقفه او بود.

در این جا تلاش می‌شود تا برخی از مهم‌ترین شاخصه‌ها و بنیادهای اندیشه و دیدگاه ولسکی درباره تاریخ و فرهنگ اشکانی معرفی شود و سپس، مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. تأکید و تکیه اصلی به چهار مبحثی خواهد بود که به‌نظر اهمیت اساسی تری دارند:

۱. ولسکی و نقش آغازین وی در توجه به ایران اشکانی؛
۲. رویکرد انتقادی به منابع و مآخذ تحقیق در دوره اشکانی؛
۳. اشکانیان و یونانی‌گرایی؛
۴. ایران‌گرایی و میراث هخامنشی.

۲. ولسکی و نقش آغازین وی در توجه به ایران اشکانی

حجم عمده‌ای از پژوهش‌های ولسکی به تلاش‌های وی در برانگیختن توجه و علاقه محققان و مورخان حوزه ایران باستان به تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی اختصاص یافته است. در بادی امر، تلاش‌های او بیش‌تر بر این مسئله تمرکز یافته بود تا اهمیت و جایگاه تاریخ اشکانیان را، که مورد غفلت و کوتاهی ویژه‌ای قرار گرفته بود، یادآور شود. به نظر او، می‌بایست در این باره بازبینی و تجدیدنظر اساسی صورت پذیرد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱). نگرانی عمده ولسکی در این بخش از آثارش، درک نداشتن صحیح و منصفانه از تاریخ اشکانیان در چهارچوب تاریخ باستانی ایران و ناچیز شمردن دستاوردهای سیاسی و فرهنگی این پادشاهی بود. وی تلاش می‌کرد تا طرح نوینی در مطالعات تاریخ ایران اشکانی در اندازد و در مقاله مفصلی با عنوان معنادار «در انتظار تاریخ جدیدی از دوره پارت» به ضرورت این بازبینی و درپیش گرفتن نگرش تازه‌ای در قبال این بخش از تاریخ باستانی ایران اشاره کرد (Wolski 1985: 163- 173). در این مقاله، پیش از هرچیز بر ضرورت بازبینی اساسی در بررسی و مطالعه این دوره تاریخی تأکید می‌کند:

در حقیقت، این وظیفه مورخان است که گه‌گاه، تاریخ یک حکومت یا یک دوره از جریان‌های تاریخی را بازبینی و تنظیم کنند و در این‌جا شاید نیازی نباشد که ضرورت همه جوانب بارز این امر شرح داده شود. یقیناً در اکثر موارد، درستی چنین بازبینی موشکافانه‌ای اثبات شده است و به همین دلیل است که ما در فاصله‌های زمانی کم‌وبیش طولانی شاهد بازبینی مجدد کتاب‌های مرجع مربوط به کلیات یک دوره تاریخی هستیم (ibid.: 163).

ولسکی در آثار بعدی خود نیز بر تداوم و پی‌گیری روش‌مند این رویه پافشاری کرد و تاحدی توانست افق نوینی در مطالعات ایران اشکانی بگشاید.

نگرانی‌های ولسکی بیش‌تر از این مسئله ناشی می‌شد که دوران طولانی و پرماجرایی تاریخ ایران اشکانی در سایه دو پادشاهی پیشین و بعدی هخامنشی و ساسانی به حاشیه رانده شده بود و این دوران پرفرازونشیب بیش‌تر تحت عنوان یک خلأ و گسست سیاسی و فرهنگی در میان این دو دولت باستانی انگاشته می‌شد. همه تلاش آکادمیک ولسکی در آثار پرشمارش را می‌توان در طرح و الگوی او در راستای پرکردن این حفره بزرگ خلاصه کرد. به‌زعم وی، این رویه محصول و نتیجه القانات مغرضانه متون یونانی و رومی و بازتاب و استمرار و تکرار دیدگاه‌های این متون در تحقیقات معاصر بود (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱-۱۲). وی در ادامه این طرح بر نگارش مجدد و بازبینی اساسی در تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی

بر محور منابع بومی و نقد منصفانه منابع یونانی و رومی تأکید داشت (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱)؛ (Wolski 1985: 163). در بخش منابع، با تفصیل و جزئیات بیش‌تری به دیدگاه‌های ولسکی در نقد متون و توجه به منابع بومی پرداخته خواهد شد.

نقش آغازگر ولسکی در تحقیقات مرتبط با ایران اشکانی فقط به لهستان محدود نمی‌شد. وی، با ترجمه کارهای آغازین خود و ارسال آن‌ها به مورخان برجسته تاریخ ایران باستان، درصدد بود تا توجه این محققان را بیش‌ازپیش به اهمیت این برهه از تاریخ ایران جلب کند. رساله دکتری وی با موضوع *اشک اول: مؤسس سلسله اشکانی* یکی از آثار اثرگذار در حوزه مطالعات اشکانیان به‌شمار می‌رود. ارسال نسخه آلمانی رساله دکتری ولسکی به سه تن از بزرگ‌ترین محققان تاریخ ایران باستان، یعنی بیکرمان (E. Bickerman) در دانشگاه سوربون، تارن (W. W. Tarn) در دانشگاه کیمبریج و روستوفتسف (M. Rostovtzeff) در دانشگاه بیل در راستای تلاش‌های وی به‌منظور ایجاد توجه و تمرکز بیش‌تر بر تحقیقات مرتبط با ایران اشکانی خواهد گنجید (Olbrycht 2010: 8). وی درصدد بود تا با مکاتبات و تماس‌های بین دانشگاهی، ضرورت پژوهش درباره اشکانیان را به مورخان باستان‌پژوه خاطر نشان کند. رویکرد بنیادین وی در این راه در مرحله نخست، رفع مظلومیت و برانگیختن توجه مورخان به این دوران و در مرحله بعدی ضرورت بازنگری و تجدیدنظر در بسیاری از موضوعات مسلم و پذیرفته‌شده پیشین بود (Salamon 2008: 11-12). هنگامی که به حجم و غنای آثاری که در آینده به اشکانیان پرداختند توجه کنیم، بی‌گمان درخواهیم یافت که تلاش‌های او تاحدی با موفقیت همراه بوده است. گذشته از این، باید به حلقه شاگردان و دانشجویانی که در مکتب وی پرورش یافته‌اند اشاره کرد. برای نمونه، باید از ادوارد دابروا و مارک یان اولبریخت (E. Dabrowa and M. J. Olbrycht) یاد کرد که امروزه در لهستان توانسته‌اند مشعل فروزان مطالعات ایران باستان به‌ویژه اشکانیان را روشن نگه دارند. تحقیقات این دو و سایر استادان لهستانی لهستان را به کانون پژوهش‌های ایران‌شناسی و مطالعات تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی تبدیل کرده است.

رویکرد و نگرش اساسی ولسکی به تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی بر چند محور اساسی استوار گشته است. در این رابطه تلاش می‌کند تا توجه همگان را به موضوعاتی جلب کند که تاکنون از آن‌ها غفلت شده بود. بر این اساس، به‌نظر او وظیفه اصلی محققان درک و کشف این مسئله است که اشکانیان چگونه توانستند راه ایران‌گرایی را ادامه دهند و توانایی مبارزه با سلوکیان و سپس رومیان را داشته باشند. وظیفه دیگر پژوهش‌گران کشف مراحل فرایند ایرانی‌شدن پادشاهی اشکانیان است که از این منظر، پیشکسوت ساسانیان بود و به

غلط در گذشته احیاگران ایران‌گرایی معرفی شدند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۴). این مسئله یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های پژوهش‌های وی به‌شمار می‌رفت و در این جهت، مقالات و آثار درخور توجهی منتشر کرد (برای نمونه، بنگرید به 89-65: Wolski 1966). محور اساسی دیگر وی بررسی و مطالعه این دوران تاریخی از منظر و دیدگاه ایران و نه از دیدگاه یونانی و رومی بود (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۷). بر این اساس، نخستین بار در آثار او بود که در مطالعه و معرفی تاریخ ایران اشکانی به‌شکل مستمر و پردامنه‌ای عینک یونانی و رومی برداشته شد و این تاریخ در چهارچوب و شاکله تاریخ باستانی ایران گنجانده شد و با ارزیابی منصفانه‌تری سنجیده شد. پیش از این، این برهه تاریخی چونان میان‌پرده‌ای ناخوشایند و بیگانه تلقی می‌شد که میان دو دوره شکوه و نیرومندی هخامنشی و ساسانی چون حفره‌ای ژرف قرار گرفته بود. در دیدگاه سنتی و کهن، که ولسکی در آثارش آن را به‌چالش کشیده بود، ساسانیان آمده بودند که میان خود و نیاکان پارسی خویش، یعنی هخامنشیان، پلی بزنند و پیوندی ایدئولوژیک برقرار کنند (ولسکی ۱۳۸۸: ۱۸۷). در این دیدگاه، دوران طولانی مدت پادشاهی اشکانی نوعی گسست و انقطاع تلقی می‌شد. به عبارتی، در این دوران سنن ایرانی به انزوا رفته بود و با آمدن ساسانیان و شکست اشکانیان فرصتی به‌منظور احیای این سنن فراهم آمد. بیش‌تر انرژی پژوهشی ولسکی در راه اثبات نادرستی این دیدگاه صرف شد. عقیده کهن و مسلط منابع قدیمی مبنی بر عدم توانایی اشکانیان در انجام‌دادن کارهای بزرگ به‌ویژه در پهنه فرهنگ را به‌مبارزه طلبید و در نوشته‌های خود به‌منظور به‌چالش کشیدن آن، شواهد و مستندات متعددی علیه آن گرد آورد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۱). از این منظر، اشکانیان نیز هم‌چون هخامنشیان و ساسانیان دل‌بسته سنن و فرهنگ ایرانی بودند و در راه ترویج و پاس‌داشت این فرهنگ تلاش می‌کردند.

در نگرش ولسکی، درباره تأسیس و تداوم سلسله اشکانی در مواجهه با سلوکیان و نیز در آینده رومیان می‌بایست بازبینی و تجدیدنظر اساسی شود. وی این نظریه را که سهل‌انگاری و سستی سلوکیان در قبال مرزهای شرقی و شمال‌شرقی خود و دل‌مشغولی آنان به مرزهای غربی موجب شکل‌گیری سلسله اشکانی شد، به‌نقد جدی کشیده و توجه مجدد به شواهد و منابع تاریخی را خاطر نشان می‌کند. برخلاف تصور رایج، سلوکیان به‌منظور نگه‌داشت سرزمین‌ها و متصرفات شرقی خود و دفع خطر استپ‌نشینان اقدامات درخور توجه و مهمی را انجام دادند. لشکرکشی‌های پرهزینه و بزرگ سلوکوس اول (۳۰۵-۲۸۱ پم) و آنتیوخوس اول (۲۸۱-۲۶۱ پم) بیان‌گر اهمیت متصرفات شرقی سلوکیان و اهمیت تهدید استپ‌نشینان است:

این رویکرد جدید فقط به وضع کلی پادشاهی سلوکیان در جهان آن زمان و درگیری آن‌ها در مسائل بخش غربی امپراتوریشان (مصر و آسیای صغیر) توجه نمی‌کند، بلکه به‌خصوص به عنصر سازنده ایرانی به‌عنوان عامل مؤثر بر سیر رویدادها، و نیز نقش پدیده‌ها و رویدادهای خارج از ایران بر ایران توجه می‌کند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۸-۲۹).

با این نگرش، اقدامات اشکانیان در بنیان‌نهادن دولتی ایرانی و مقابله با سلوکیان اهمیت و جایگاه واقعی خود را به‌دست آورده و تهاجم پرنی‌ها در چهارچوب یک نهضت ملی‌گونه‌ای که قصد بیرون‌راندن مهاجمان بیگانه را دارد خواهد گنجید. در این طرح، تهاجم پرنی‌ها، به‌سرکردگی ارشک، تنها تهاجمی از گونه دیگر تهاجم‌های قبایل استپ‌نشین آسیای مرکزی قلمداد نشده و می‌تواند به‌مثابه یک برنامه آگاهانه و با خصلت ملی تلقی شود. در این‌جا، منظور روحیه وطن‌دوستی و ملی‌گرایی و بیگانه‌ستیزی اشکانیان است. گذشته از برخی ملاحظات کلی، به‌نظر می‌رسد که فرضیه وی با ردیابی برخی ویژگی‌های ملی جنبش آغازین اشکانیان تناسب دارد.

طرحی که ولسکی در پیش گرفته بود در تحقیقات آتی خود ابعاد و گسترش بیش‌تری یافت و حتی ترسیم خطوط انتقال سنن کهن ایرانی از مجاری اشکانی به ساسانیان را نیز در بر گرفت. ولسکی در مقاله‌ای با عنوان «اشکانیان و ساسانیان» به این موضوع می‌پردازد (ولسکی ۱۳۸۸). برخلاف عنوان مقاله، ولسکی در این‌جا مصادیق معینی را نام نمی‌برد و بر استدلال‌های قبلی خود پافشاری می‌کند. این مقاله بیش‌تر به یک دفاعیه پرشور از اشکانیان شباهت دارد. باوجوداین، این موضوع در جای‌جای کتاب مفصل او تحت عنوان شاهنشاهی اشکانی پی‌گیری می‌شود. در این رویکرد، در بسیاری از موارد، ساسانیان میراث‌خوار اشکانیان به‌شمار می‌رفتند. به‌دیگر‌سخن، بسیاری از سنن فرهنگی و سیاسی ایرانی در چهارچوب فضای ایران اشکانی شکل گرفتند و تکوین یافتند و در فرایند استمرار فرهنگی به دوران ساسانی انتقال یافتند: «اگر ساسانیان توانستند به‌صورت نماینده ایرانی‌گری نابی پدیدار شوند البته محرز است که اشکانیان راه را برای آنان هموار کرده بودند» (همان: ۱۸۹).

او تلاش می‌کرد تا شواهد و مستندات این استمرار را ترسیم کند و جایگاه واقعی اشکانیان در این رابطه را یادآور شود. او در مقاله مفصلی ضمن برشمردن این مستندات، دیدگاه سستی و مسلط گذشته درباب وجود یک خلأ فرهنگی میان هخامنشیان و ساسانیان را این‌گونه به باد انتقاد می‌گیرد:

دیدگاهی که بیش از همه رایج بود، بر این اعتقاد استوار بود که سنت‌ها و رسوم ایرانی هخامنشیان تا دوران ساسانیان دوباره رونق پیدا نکرده بود، سلسله‌ای که منشأ آن در سرزمینی یافت می‌شد که پیش از آن توسط قبیله پارس‌های باستان اشغال شده بود. پادشاهی پارسی ساسانیان آگاهانه از سنت‌ها و آداب هخامنشیان بهره می‌برد، این حکومت ایدئولوژی و ساختارهای هخامنشیان را به خود اختصاص می‌داد و از آن برای خود یک کانون مهم سیاسی ایجاد می‌کرد. دراصل، ساسانیان به‌عنوان جانشین هخامنشیان از این میراث در جنگ مقابل روم بهره زیادی بردند. اما درعین حال، از آن در مقابله با اشکانیان، دشمنان ایرانی‌شان، هم استفاده کردند. در این مورد، ظاهراً متقاعدکننده‌ترین دلیل در دیدگاهی که توسط ادبیات مورخان مسلمان اشاعه پیدا کرده، تظاهر می‌کند. مطابق با این متون که خود تحت تأثیر منابع ساسانی بودند، فرمان‌روایی اشکانیان فقط دو قرن به طول انجامید. درواقع، بیش از چهار قرن میان جلوس اشکانیان بر خاک ایران و سقوط آنان فاصله است. به عبارتی دیگر، گفته می‌شود که در ایران میان فتوحات اسکندر کبیر و پایه‌گذاری پادشاهی ساسانی شرایط مساعدی برای حفظ سنت‌ها و آداب پارسی وجود نداشت، به این ترتیب می‌توان گفت که این سنت‌ها محکوم به فنا بودند. باوجوداین، این عقیده باید از بسیاری جوانب موردتردید قرار گیرد (Wolski 1966: 67).

هیچ مورخی تاکنون، در مقایسه با حجم و کیفیت آثار ولسکی، به بازبینی و تجدیدنظر در برخی جنبه‌های تاریخ ایران اشکانی و به‌چالش کشاندن برخی رویکردهای مسلم‌انگاشته پیشین نکوشیده است. افق دید ولسکی در پژوهش‌هایش به اشکانیان سیمایی نه منفعلانه، بلکه پویا و هدف‌مند و با برنامه بخشیده است. ولسکی از این برنامه با عنوان «برنامه هخامنشی» یاد کرده است که در بخش پایانی این نوشتار بدان پرداخته خواهد شد. او در کتاب *شاهنشاهی اشکانی* که درحقیقت عصاره و چکیده‌ای از مقالات و تحقیقات پنجاه ساله او (Dabrowa 2005) به‌شمار می‌رود، تلاش می‌کند در تحقیقات مرتبط با پادشاهی اشکانی، نظم نوینی دراندازد و علاوه بر رسالت قبلی خود، که گوش زدکردن ضرورت بازنگری در نگارش تاریخ این دوران بود، گامی فراتر نیز پیش برود و رویکردهای نوینی را که پیش‌نهاد داده است، در معرض داوری علم تاریخ قرار دهد.

۳. رویکرد انتقادی ولسکی به منابع و مآخذ تحقیق در دوره اشکانی

در شناخت و تحلیل دیدگاه‌های ولسکی درباره سرشت تاریخ‌نگاری او در رویارویی با ایران دوره اشکانی، توجه او به ضرورت بازنگری در منابع و مآخذ بیش از سایر موارد

اهمیت دارد. اولویت اصلی ولسکی در نگارش تاریخ اشکانیان استفاده از منابع ایرانی و به تعبیر دقیق منابع بومی و دراصل باستان‌شناختی است. داده‌ها و آگاهی‌هایی که بر اثر کشفیات بزرگ باستان‌شناسان و کارشناسان سکه‌شناسی به دست آمده‌اند، می‌بایست در نگارش تاریخ این دوره منابع معیار لحاظ شوند و در این رویه، از منظر اهمیت و اصالت، منابع ادبی و مکتوب یونانی و رومی در درجه دوم قرار خواهند گرفت. در حالی که حتی امروزه هم برخی مورخان ترجیح می‌دهند که منابع یونانی و رومی را منابع معیار در نظر گیرند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۵-۱۷). در مرحله بعدی، آنچه حائز اهمیت و نیازمند بازنگری است ضرورت توجه به علم نقد متون و بهره‌مندی از روش‌های تفسیر و تأویل برخی آگاهی‌های منابع مکتوب است.

به‌زعم ولسکی، بخش عمده‌ای از دیدگاه‌های بدبینانه علم تاریخ درباره دستاوردهای سیاسی و فرهنگی اشکانیان به تسلط و چیرگی نوشته‌ها و عقاید مؤلفان یونانی و رومی در تاریخ‌نگاری اشکانیان و البته بدتر از آن تداوم این رویه در تحقیقات اخیر بازمی‌گردد:

در ابتدا، باید وضعیت منابعمان را مورد توجه قرار دهیم. منابعی که وقتی به دوران یونانی‌گرایی مربوط می‌شوند، منابعی فقیر و پراکنده‌اند. دوران پارتی هم چون دوران هخامنشیان با فقدان ادبیات ملی و به‌خصوص تاریخی مواجه است که به اندازه ناچیزی با منابع کتیبه‌نگاری جبران شده است. در هر دو دوران، هسته مرکزی فرهنگ و رسوم با منابع یونانی و لاتینی شکل گرفته است؛ به‌ویژه این منابع لاتین به دوران پارت‌ها مربوط می‌شود، اما این گزارشات کامل نیستند و فقط حوادث نظامی را برایمان شرح می‌دهند. آن‌ها حاوی اطلاعاتی اندک از تاریخ داخلی ایران و مسائل گوناگون آن می‌باشند. هم‌چنین، آن‌ها غالباً به‌واسطه زبان تغییر شکل داده‌اند و این امر باعث شده هویت واقعی ساختارهای اجتماعی و گرایش‌های ایرانی به‌خوبی منعکس نشوند (Wolski 1966: 68).

از نظر او هرچه کاوش‌های باستان‌شناختی در خاک ایران و قلمرو دولت اشکانی در خارج از ایران افزایش یافته و نتایج آن منتشر شده است، شواهد و مستندات ما درباره نادرستی برخی دیدگاه‌های مؤلفان یونانی و رومی نیز افزایش می‌یابد (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۲). ولسکی بر این باور است که ارزش منابع مکتوب جدید، به‌ویژه کتیبه‌ها و سکه‌ها، با وجود اندک‌بودنشان، باید به‌درستی شناخته شود. بر این اساس، رویه نوینی که او در پیش گرفت، توجه بیش‌ازپیش به منابع بومی و اصیلی بود که کم‌تر می‌توان درباره آن‌ها شائبه جانب‌دارانه و قضاوت‌های ناروا داشت. از نظر او، منابع یونانی و رومی بیش‌تر برای بازسازی تاریخ سیاسی اشکانیان و رویارویی‌های نظامی آنان با سلوکیان و

رومیان قابل استفاده‌اند. از سوی دیگر، تعداد و ماهیت این منابع، که سرشتی ضد اشکانی نیز دارند، در طول قرون متمادی ثابت مانده است.^۳ در حالی که منابع بومی و ایرانی و باستان‌شناختی و سکه‌شناختی با گذشت سال‌ها در حال افزایش هستند و می‌بایست در بازسازی تاریخ اشکانیان، به‌ویژه از منظر ایدئولوژیک و فرهنگی، به‌کار گرفته شوند (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۹؛ ۱۶۴-۱۶۳: Wolski 1985). بنابراین، منابعی نظیر سفال‌نبشته‌های نسا، پایتخت اشکانیان نخستین در ترکمنستان امروزی، سکه‌های اشکانی، سنگ‌نگاره‌ها و کتیبه‌ها و به‌طور کلی منابع مادی می‌بایست به‌منزله منابع معیار اصلی در بازنگری و بازنویسی تاریخ این دوران مدنظر قرار گیرند.^۴ برای نمونه، باید به استفاده و استناد مکرر ولسکی به گنجینه سکه‌های دو شاه نخستین اشکانی در بجنورد اشاره کرد که وی در مورد تقویت دیدگاه‌های خود و به‌چالش کشیدن نظریات ناشی از منابع یونانی و رومی بارها بدان متوسل گشته است (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۲).

۴. ولسکی و مبحث یونان‌گرایی اشکانیان

یونانی‌گرایی و چگونگی رویارویی اشکانیان با آن از جنجالی‌ترین و پردامنه‌ترین مباحث تاریخ ایران باستان به‌شمار می‌رود. اشکانیان زمانی گام در وادی کشورداری نهادند که فرهنگ و تمدن یونانی در پهنه‌ها و شئون گوناگون جامعه ایران نفوذ کرده بود. گذشته از لشکرکشی اسکندر، سلوکیان در مقام جانشینان او در ایران، مروج فرهنگ و دیگر شئون زندگی و تفکر یونانی بودند. ولسکی در آثار خود تلاش کرده است تا رویکرد متفاوت و نوینی در این باره در پیش بگیرد. براساس این رویکرد، اشکانیان نه تنها شیفته و فریفته فرهنگ یونانی نبوده‌اند، بلکه هنگامی که شرایط برای آن‌ها فراهم شد، کوشش با برنامه و گسترده‌ای برای احیای سنن ایرانی و دوری جستن از یونانی‌گرایی را سرلوحه کار خویش قرار دادند. بر این اساس، همکاری و مدارای اولیه آن‌ها با شهروندان یونانی قلمرو خود را نیز می‌بایست با شیوه ظریف تبلیغات آنان در اداره امور در ارتباط دانست. او براساس خط‌مشی فکری خود و در راستای تقویت ایده استمرار فرهنگی ایران در عهد اشکانی، تلاش می‌کند تا مقوله هلنیسم یا همان یونانی‌مآبی را در قالب نوینی عرضه کند. برمبنای این رویکرد نوین می‌نویسد:

در دهه‌های اخیر، هر قدر کاوش‌های باستان‌شناسی در شرق و به‌ویژه در ایران بیش‌تر پیشرفت کرده است، از اهمیت نقش یونانی‌گرایی لاقال در مورد ایران کاسته شده است،

گرچه نفوذ و گسترش آن در تمام عرصه‌های زندگی آسیای پیشین بسیار زیاد بوده است، فقط جنبه سیاسی آن بخشی از اهمیت خود را حفظ کرده که آن‌هم به سبب فتح شاهنشاهی هخامنشی به دست اسکندر و اداره آن توسط جانشینان سلوکی اوست. اما ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ایران در برابر فشار یونانی‌گرایی پایداری کرده و چندان تابع نفوذ فاتحان نشده و شکل‌های به‌ارث‌رسیده از گذشته خود را حفظ کرده است (همان: ۱۲).

این تلقی ولسکی^۵ از یونانی‌گرایی در چهارچوب طرح و نقشه بزرگ‌تری قرار داشت که ولسکی براساس آن به مطالعه و تحقیق در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران اشکانی می‌پرداخت. طرح نوین او بر شالوده‌های تداوم و استمرار سنت‌های سیاسی و فرهنگی ایران در دوره اشکانی و انتقال آن به دوره ساسانی بنا شده بود. این طرح وجود نظریه گسست فرهنگی میان هخامنشیان و ساسانیان را انکار می‌کرد و دوره اشکانی را نیز دوران پویایی و سرزندگی حیات فرهنگی و سنن کهن جامعه ایرانی تلقی می‌کرد.

ولسکی در مقاله مجزایی تحت عنوان «درباره یونان‌گرایی اشکانیان» به تفصیل به شرح و عرضه عقاید خویش درباره دوران یونانی‌مآبی و رویکرد اشکانیان به آن پرداخته است (Wolski 1983: 145-156). در این مقاله، در ابتدا فرضیه بربربودن اشکانیان و ناتوانی آن‌ها در برابر یونانیان را ناشی از چیرگی دیدگاه‌های منابع یونانی و رومی بر سنت تاریخ‌نگاری غرب دانسته و بر بی‌پایه بودن چنین استدلال‌هایی تأکید می‌کند. از این منظر، پیشینه این گونه تصورات و قضاوت‌های سطحی درباره اقوام شرقی از جمله اشکانیان و شیفتگی آن‌ها به فرهنگ یونانی را می‌توان از نظر سابقه تا دوران هخامنشی و رواج عنوان «بربر» در آن دوران عقب برد و در ادامه، بر همین اساس است که شکست سلوکیان از اشکانیان و رانده شدن آن‌ها از ایران به مثابه پیروزی بربریت بر تمدن انگاشته شده است (ibid.: 145-148). از این نقطه نظر، استفاده از زبان یونانی را در ایران و در سایر نقاطی که فرهنگ یونانی رخنه کرده بود، نمی‌توان با دل‌بستگی اشکانیان و دیگر اقوام به فرهنگ یونانی در ارتباط دانست. این زبان به منزله زبانی میانجی در آن روزگار پذیرفته شده بود. گذشته از این، نباید رواج زبان آرامی در برخی سکه‌های اشکانی و سفال‌نشته‌های نسا را نیز از قلم انداخت. آنچه بیش از اندازه موجب دردسر شده، صفت «فیلهلن» سکه‌های اشکانی است (بنگرید به ولسکی ۱۳۸۳: ۸۶). ولسکی لقب جنجال‌برانگیز «فیلهلن: دوست‌دار یونان»^۶ را، که از اواسط قرن دوم پیش از میلاد بر سکه‌های اشکانیان نقش بسته بود، گواه مهارت سیاسی آنان دانسته است و در تحلیلی متفاوت می‌نویسد:

نتیجه‌ای که می‌توانیم از این بحث بگیریم این است که تصدیق کنیم برای قضاوت منفی در مورد عنوان «یونان دوست» شاهان اشکانی، پایه و اساسی وجود ندارد. چنین دیدگاهی از اعتقادی نادرست‌تر سرچشمه می‌گیرد که پارت‌ها را اشخاصی بدوی، تهی از ایدئولوژی، و همراه با کوتاه‌بینی در دید سیاسی‌شان به حساب می‌آورد. در پرتو یک تجزیه و تحلیل دقیق، به دور از انبوهی از پیش‌داوری‌ها که از قرن‌ها پیش روی هم انباشته شده‌اند، چنین مفهومی دیگر نمی‌تواند به‌عنوان چیزی تلقی شود که در حال حاضر بتوانیم به آن استناد کنیم. هیچ انگیزه‌ای وجود نداشت که پادشاهان بزرگ پارتی از یونانیان و اعمالشان پیروی کنند و به دلیل مسائل سیاسی بود که آن‌ها در گرایش به یونانیان مقاومتی از خود نشان نمی‌دادند. به این دلیل، به اعتقاد من عاقلانه است که بپذیریم اشکانیان، با سیاستی درست، با دلایل تبلیغاتی از عنوان «یونان دوست» استفاده می‌کردند. این یک مانور سیاسی بود که دولت پارت از آن بهره می‌گرفت؛ دولتی که امنیتش تا حد زیادی به وفاداری یونانیان وابسته بود که بارها بر سلوکیان و رومیان پیروز شده بودند. عنوان «یونان دوست» تنها ابزاری سیاسی است و نمی‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از تقلید و پیروی از یونانیان توصیف شود (Wolski 1983: 155-156).

ولسکی می‌کوشد تا درباره حضور برخی جلوه‌های فرهنگ یونانی، از جمله کشف نقاب‌ها و ریتون‌هایی با سبک هنری یونانی در نسا، استدلال‌های متفاوتی عرضه کند. در این جا، احتمال می‌دهد که این آثار هنری غنایم جنگی به‌دست آمده از سلوکیه یا شهر یونانی نشین دیگری باشند. یا اشاره وی به قتل عام یونانیان ساکن شهر سیرنیکس^۷ توسط اشکانیان در عهد ارشک دوم (۲۱۷-۱۹۱ پ.م) و در هنگام لشکرکشی آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ پ.م). در واقع، از این ماجرا می‌خواسته سیاست خشن اشکانیان در قبال یونانیان را یادآور شود که البته به نظر می‌رسد چندان پایه و اساس درستی ندارد (ولسکی ۱۳۸۳: ۸۶). به نظر می‌رسد که شیپمان در این باره بتواند تعادلی برقرار کند: «در ضمن، بهتر است از واکنش ایرانی بر ضد هلنیسم سخن گفته نشود، بلکه از مرحله گذاری از جهانی عمدتاً یونانی‌مآب به جهانی ایرانی - شرقی» (شیپمان ۱۳۸۲: ۸۲).

۵. راه‌برد اساسی ولسکی: مسلک ایران‌گرایی اشکانیان و میراث هخامنشی

بی‌تردید، ایران‌گرایی اشکانیان و مسئله میراث هخامنشی شاکله و بنیان اساسی تفکر و خط‌مشی ولسکی در مطالعه و پژوهش‌هایش در دوره اشکانی را تشکیل می‌دهد. رویکرد

محوری و بنیادین وی در آثار و مقالاتش بر تأکید ویژه بر بحث ایران‌گرایی اشکانیان استوار شده است. راهی که ولسکی پیش گرفته، از مقوله میراث هخامنشی و تأکید بر پیوندهای ایدئولوژیک اشکانیان با سنت‌های شرقی و هخامنشی می‌گذرد. او بر این مسئله پافشاری دارد که اشکانیان با یک برنامه‌ازپیش تعیین‌شده و با اهدافی کاملاً طراحی‌شده تلاش کرده‌اند تا بین خود و سنت‌های شاهنشاهی هخامنشی پیوندهای استوار برقرار کنند و از الگوهای آنان در امر کشورداری پیروی کنند. برخی شواهد و مستندات که ولسکی ارائه می‌دهد شایان توجه و تأمل برانگیزند. در این مسیر، از جزئی‌ترین و در برخی موارد آگاهی‌های که در نگاه نخست پیش‌پافتاده به‌نظر می‌رسند، نیز بهره می‌برد. البته با عنایت به حجم ناچیز آگاهی‌های تاریخی در دوره اشکانی، مورخ از این وضعیت ناگزیر است. باوجوداین، تلاش‌های او در اثبات این پیوندها توانست ارزش و ماهیت راستین تاریخ ایران در دوره اشکانی را دگرگون سازد و دست‌کم تحقیقات و پژوهش‌های آینده را از این دوران با فروتنی و هم‌بستگی بیش‌تری هم‌راه کند. دیگر این‌که او نه‌تنها توانست جایگاه حقیقی اشکانیان در تاریخ باستانی ایران را بازسازی کند، بلکه توانست تاریخ این دوره را نیز از سایه دو شاهنشاهی شکوه‌مند پیشین هخامنشی و پسین ساسانی خارج کند و آن را به‌درستی در چهارچوب تاریخ ایران جایابی کند. در این‌جا، کافی است که به اظهارات نویسنده یکی از آثاری که تداعی خط‌مشی فکری ولسکی را در جای‌جای کتابش می‌توان دید، اشاره کنیم:

در صورت جمع‌بندی تاریخ پارت، همواره باید در بدو چنین ارزیابی‌ای درنظر داشت که امپراتوری پارتیان حدود چهارصد و هفتاد و پنج سال باقی ماند. به‌نظر من اصلاً صحیح نیست از جان‌کنندگی طولانی سخن گفته شود که در پایانش خاندان شاهی کهن مغلوب واکتش ایرانی‌گری علیه هلنیسم و نوع بابلی‌اش شد. ماکرینوس (امپراتور روم) به‌مناسبت پیمان صلح سال ۲۱۸ م می‌نویسد ما پیکار با پارت‌ها را به‌پایان رسانده‌ایم، جنگ سترگی که کل امپراتوری را به‌لرزه درآورده و درحین آن مردانه دربرابر دشمن مبارزه کرده و خود را دربرابرش مغلوب نشان نداده‌ایم. با شاهی بزرگ که با نیروی جنگی عظیمی علیه ما لشکر کشیده بود، قراردادی بسته‌ایم و با این کار از دشمن شکست‌ناپذیر دوستی وفادار ساخته‌ایم. هم‌چنین، قیصر کاراکالا در نامه‌اش به اردوان چهارم، که در آن پیوند ازدواجی را پیش‌نهاد می‌کند، از این مطلب سخن می‌گوید که دو قدرت بزرگ، یعنی رومیان و پارتیان، وجود دارد و چنان‌چه اینان با ازدواجی باهم متحد شوند، در نتیجه آن امپراتوری‌ای به‌وجود خواهد آمد که در جوارش هیچ قدرت دیگری نخواهد توانست سر برافرازد (شپیمان ۱۳۸۴: ۸۰-۸۱).

این طرز تلقی از پادشاهی اشکانی، بی‌تردید حاصل بازنگری و تجدیدنظری اساسی است که بخش عمده‌ای از آن حاصل تلاش پنجاه‌ساله ولسکی و تداوم و اثربخشی دیدگاه‌های وی در آثاری بود که در آینده منتشر شدند. در این دیدگاه، رویارویی اشکانیان با مواریت فرهنگی‌ای که از گذشته‌های دور و به‌ویژه دوران هخامنشی بازمانده و انتقال یافته بود نه با انفعال و بی‌میلی، که با پویایی و علاقه و دل‌بستگی همراه بود. ولسکی تلاش می‌کرد تا خطوط اساسی و مهم این همانندی‌ها را ترسیم کند و برای اثبات آن‌ها دلایل و شواهدی را اقامه می‌کرد. در این‌جا، تلاش می‌شود که برخی از مهم‌ترین این شواهد ارزیابی و نقد شود و خط فکری و دیدگاه ولسکی ضمن معرفی تجزیه و تحلیل هم شود.

ولسکی در مقاله مفصلی، با عنوان «سهم هخامنشیان و اشکانیان در تاریخ شکل‌گیری سنت‌های ایرانی» (Wolski 1966: 65-89)، به تشریح دیدگاه‌های خود درباره ایران‌گرایی اشکانیان و میراث هخامنشی پرداخته است. در این مقاله، با طرح مقدمات طولانی و ارائه شواهد متعدد، می‌کوشد تا مشابهت‌های ریز و درشتی را که میان ایدئولوژی سیاسی و فرهنگ اشکانی با ایدئولوژی سیاسی و فرهنگ هخامنشی شناسایی کرده است، تحلیل کند و براساس آن به نتایجی دست یابد. پیش از هرچیزی، ولسکی توجه به این مسئله را یادآوری می‌کند که می‌توان با رویکرد نوینی به منابع مشابهت‌های میان سنن هخامنشی و اشکانی را دریافت. مطلبی که در گذشته کم‌تر به آن توجه شده بود:

باوجوداین، نگاهی جدید به مسائل ایران، در سومین و دومین قرن پیش از میلاد مسیح، باید به‌عنوان نقطه شروع تازه‌ای تلقی شود و این همان چیزی است که ما را وامی‌دارد تا سعی کنیم وجود رابطه‌ای تنگاتنگ میان سنت‌های هخامنشیان و اشکانیان را آشکار ساخته و در نتیجه تداوم سنت‌ها و روش‌های پارسی در خاک ایران را به‌اثبات برسانیم. باوجود آن‌که منابع جزئیات نسبتاً زیادی ارائه می‌دهند که بیان‌گر رابطه مستقیم میان ساختارهای اجتماعی هخامنشیان و دولت پارتی اشکانیان است، به‌نظر می‌رسد که ابتدا به‌جاست به تشریح نکات اساسی این مسئله بپردازیم (Wolski 1966: 71).

زبان آرامی که در دوره هخامنشی کاربرد گسترده داشت،^۸ و در برخی سکه‌های اشکانی و سفال‌نشته‌های نسا نیز به‌کار رفته بود، از مواردی است که ولسکی در بحث ایران‌گرایی اشکانیان و به‌منزله میراثی هخامنشی به‌وفور از آن بهره گرفته است. ولسکی به‌ویژه به کشف دفینه‌ای از سکه‌های اشکانی در شمال ایران در حدود بجنورد، که به‌نظر می‌رسد به نخستین

شاهان این سلسله تعلق دارند، استناد می‌جوید (Wolski 1983: 150) و آن را دلیلی آشکار بر تلاش نسل نخستین شاهان اشکانی در احیای سنن هخامنشی می‌داند.^۹ در تحلیلی مقایسه‌ای، پیش‌نهاد می‌دهد که این رویه محصول الگوبرداری شاهان نخستین اشکانی از شاهان محلی استان پارس است که در سکه‌های خود زبان آرامی را به‌کار می‌بردند (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۲). به‌نظر می‌رسد این اقدام در آینده و در زمان تثبیت قدرت اشکانیان و تازه در زمان شاهان قدرت‌مندی چون مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۹ پم) و مهرداد دوم (۱۲۴-۸۷ پم) آهنگ جدی‌تری و حساب‌شده‌تری به خود گرفت. شاید بتوان ظهور زبان آرامی در سکه‌های نخستین شاهان اشکانی را با تداوم سنت‌های سکه‌زنی هخامنشیان در استان‌های شرق و شمال‌شرق ایران در ارتباط دانست. باوجوداین، زبان آرامی سفال‌نشته‌های نسا و تغییر رویکرد اشکانیان در استفاده از زبان پهلوی از دوران فرمان‌روایی بلاش یکم (۵۱-۸۰ م) به این سو را، که ولسکی بر آن تأکید دارد، می‌توان مصداق ایران‌گرایی و توجه اشکانیان به سنن گذشته و تعمیق سنن ایرانی و دوری‌جستن تدریجی از سنن یونانی تلقی کرد (Wolski 1983: 149). در این دوران، اشکانیان استفاده از زبان پهلوی (پارتی) را در سکه‌ها و برخی سنگ‌نشته‌ها آغاز کردند و در تحلیل ولسکی، این رویکرد نوین تلاشی در واپس‌زنی فرهنگ یونانی و تعمیق ایران‌گرایی و پیروی از سنن هخامنشی معرفی شده است:

ایران‌گرایی اشکانیان و بی‌علاقگی آن‌ها نسبت به تأثیرات و نفوذ یونانی، در اولین قرن پس از میلاد مسیح، شکلی کاملاً عینی پیدا کرد. در زمان بلاش اول (۵۱-۸۰ م)، بر روی سکه‌های پارتی به‌جای نوشته‌های یونانی، که اغلب به‌دلیل استفاده از بین‌رفته بود، نوشته‌ها به زبان پهلوی نمایان شدند. این پیروزی نهایی ایران‌گرایی بود، فرایندی که اشکانیان آن را حمایت و پشتیبانی کرده بودند (Wolski 1988: 166).

لقب «کارنی» یا «کرنی» که در برخی سکه‌های دفینه بجنورد نقر شده است، بهتر از زبان آرامی می‌تواند به تقویت و اثبات طرح و برنامه ولسکی کمک کنند. این لقب، که در دوره هخامنشی توسط ساتراپی‌ها یا همان استان‌داران هخامنشی به‌کار می‌رفت، به‌معنای سپاهیان بلندمرتبه یا مردم جنگاور است.^{۱۰} به‌نظر می‌رسد باعنایت‌به این‌که این دفینه به نخستین شاهان اشکانی نسبت داده شده و ارشک اول (۲۳۸-۲۱۷ پم) و دیگر شاهان نخستین این سلسله در ابتدای کار خود تنها بر بخش اندکی از ایران تسلط داشتند و هنوز قلمرو گسترده‌ای را در اختیار نداشتند، لقب کرنی مناسب وضع آن‌ها بوده است. درهرحال،

ولسکی در جای جای آثار خود این لقب‌گزینی را با پیوندهای ایدئولوژیک اشکانیان و هخامنشیان در ارتباط دانسته است (ibid.: 161).

لقب «شاهنشاه» و ظهور آن در سکه‌های اشکانی شاهد دیگری در طرح ایران‌گرایی و برنامه هخامنشی اشکانیان مورداستفاده ولسکی قرار گرفته است. در گذشته تصور می‌شد که اشکانیان لقب «شاهنشاه» را از دوران پادشاهی مهرداد دوم (۱۲۴-۸۷ پم) به‌کار بسته‌اند، اما امروزه درپرتو تحقیقات نوین آشکار شده که از دوران فرمان‌روایی مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۹ پم)، استفاده از آن معمول بوده است. بنابراین، تا پیش از او اشکانیان تنها از عنوان «شاه» و القابی نظیر آن استفاده می‌کردند و این مهرداد یکم بود که باتوجه‌به گسترش قلمرو و دستاوردهای درخشان، جواز به‌کارگیری لقب «شاهنشاه» یا «شاه‌شاهان» را برای خویش صادر کرد.^{۱۱} از این پس، فرمان‌روایان اشکانی با تصرف بین‌النهرین و سراسر فلات ایران و درمقام نیروی برتری که شاهک‌نشین‌های متعددی را خراج‌گزار خود کرده بود، می‌توانستند عنوان معنادار شاهنشاه را به سایر القاب رسمی خویش بیفزایند.

ولسکی در مقاله‌ای با عنوان «لقب شاه‌شاهان در ایدئولوژی پادشاهی اشکانیان» به‌شکل مشروحی به استفاده اشکانیان از این لقب پرداخته و این لقب‌گزینی را آشکارا با پیوندهای ایدئولوژیک شاهان اشکانی با سنن هخامنشی در ارتباط دانسته است (ibid.: 159 - 166). در مقدمه این مقاله، با بهره‌گیری از نقش برجسته «هنگ نروزی» و کتیبه آن، پیشینه به‌کارگیری لقب شاهنشاه از جانب اشکانیان را به دوران مهرداد یکم نسبت داده و به پژوهش‌های پیشین خود در این رابطه اشاره می‌کند:

بعد از جریان این کتیبه بود که بحث بی‌پایانی درگرفت. بحث بر سر آن بود که آیا این مهرداد اول بود که درابتدا عنوان شاه‌شاهان را اختیار کرد و یا مهرداد دوم، و نهایتاً مهرداد اول، به‌عنوان پاسخ این پرسش اختیار شد. این امر هم‌چون حرکت معقولانه پادشاهی جلوه کرد که دلاوری‌هایش در جنگ‌ها پارت‌ها را در نقطه اوج اهمیت قرار داد. درعین حال، برای من این مسئله از جنبه دیگری مطرح می‌شود که مختص من است. با درنظرگرفتن کاربرد عنوان شاه‌شاهان توسط مهرداد اول به سال صدوچهل پیش از میلاد مسیح، که تاریخ روی صحنه است، می‌توان یک‌بار برای همیشه آغاز یک عمل آگاهانه پادشاهان بزرگ سلسله اشکانی را، که مبتنی بر پیوند با گذشته پر افتخار هخامنشیان است، در میانه قرن دوم پیش از میلاد مسیح تثبیت کرد و این همان چیزی است که از ده‌ها سال پیش از این در تحقیقاتم موردقبول قرار داده‌ام. اکنون، بدون آن‌که بخواهیم فرضیه‌های نادرست مبنی بر بربریت پارت‌ها را رد کنیم، زمان آن فرا رسیده که آن‌ها را نه از زاویه دید یونانی - رومی‌ها که می‌خواهند از دشمن

پرجرت روم با دیدی تحقیرآمیز یاد کنند، بلکه از زاویه‌ای ببینیم که مطابق با اظهارات منابع پارسی است؛ چه به صورت منابع مکتوب و چه به صورت ابزار و اشیا. هم‌چنین، زمان آن است که این عوامل را بر روی ترازوی قضاوت مورخان قرار دهیم، عواملی که به اندازه کافی شفاف و صریح‌اند (ibid.: 166).

ولسکی هم‌چنین، بر شمایل شرقی سکه‌های مهرداد یکم و سبک پوشش و تاج فاخر و تیارامانند وی اشاره می‌کند و از این دگرگونی‌ها نتیجه می‌گیرد که مهرداد، گذشته از ترویج لقب شاهنشاه، از طریق چنین اقداماتی گام‌های بلندی نیز در جهت گسترش مسلک ایران‌گرایی برداشته است (ولسکی ۱۳۸۳: ۱۳۵).

گذشته از این‌ها، ماجرای فرهاد یکم (۱۷۶-۱۷۱ پم) و اقدام مهم او در گزینش مهرداد یکم برادر کوچک‌تر خود به جای یکی از پسرانش در مقام جانشین دست‌مایه یکی دیگر از استدلال‌های ولسکی در تأیید مسلک ایران‌گرایی اشکانیان و تأکید او در گرایش اشکانیان به سنن شرقی و از جمله هخامنشی و عبور اشکانیان از سنن قبیلگی و رسم ارشدزادگی و گسترش استبداد از نوع شرقی و ایرانی آن قرار گرفته است (همان: ۸۹).
باین‌حال، هنگامی که او تلاش می‌کند تا تبعید قبیله «مردها»، ساکن کوه‌های البرز در نزدیکی دروازه‌های خزر، توسط فرهاد یکم را نیز با سنن هخامنشی و گسترش روحیه خودکامگی شاهان اشکانی در جهت پیروی از الگویی هخامنشی معرفی کند، چندان موفق نیست و از مسیر مستدل پیشین خارج می‌شود.

توسعه‌طلبی‌های ارضی اشکانیان در دوران ارد دوم (۵۷-۳۸ پم) که با موفقیت‌های نظامی چشم‌گیری مواجه بود و برای نخستین‌بار به مرزهای کهن هخامنشی نزدیک شده بود، به‌هم‌راه نامه مشهور اردوان دوم (۱۰-۳۸ م) به تیبریوس، امپراتور روم، که در آن بازگرداندن سرزمین‌های دوران هخامنشی را خواسته بود، از دیگر مواردی است که ولسکی به آن پرداخته است (Wolski 1966: 72). ولسکی از این موضوع نتایج معینی در اثبات فرضیه خود می‌گیرد؛ از جمله این که این لشکرکشی‌ها، که البته برخلاف دستاوردهای درخشان اولیه زودگذر و ناپایدار بود، به‌منظور احیای مرزهای کهن هخامنشی و براساس انگیزه‌هایی کاملاً ملی‌گرایانه طراحی و اجرا شده‌اند. از نظر ولسکی، هنگامی که این برنامه «هخامنشی» اشکانیان با شکست مواجه شد، آنان سیاست فروتنانه‌تری را در پیش گرفتند که همان دست‌یابی و تسلط بر ارمنستان بود (Wolski 1985: 172).

در جریان پیروزمندانۀ اتحاد پاکور و لایینوس به سال چهل و یک پیش از میلاد مسیح، سوریه، فلسطین، فینیقیه، آسیای صغیر و احتمالاً مصر در محدوده و چهارچوب برنامه

پارت‌ها قرار داشتند؛ برنامه‌ای که در پایان با شکست مواجه شد، اما این روم بود که در شرق پدیدار شد و با ظهورش تمامی شرایط جغرافیای سیاسی تغییر کرد. برنامه عظیم «هخامنشی» که نه تنها برای اشکانیان، بلکه برای ساسانیان هم باارزش بود، باید به فراموشی سپرده می‌شد و به جای آن اشکانیان به تصاحب ارمنستان اشتیاق پیدا کردند و این نقشه‌ای بود که شاه بزرگ پارتی دیگر، یعنی بلاش اول، به سرانجام رساند. با وجود این، این برنامه که قطعی‌ترین دلیل در طرح‌های وسیع اشکانیان است که مشتاق بازپس‌گیری میراث پیشینیان پرافتخار خود بودند، تنها موردی نیست که این سلسله را به سوی بازگشت به نشانه‌های هخامنشیان سوق می‌دهد (Wolski 1988: 164).

در پایان، شایسته است که برخی نکات کم‌اهمیت‌تری را که ولسکی به‌منظور برقراری پیوند ایدئولوژیک میان اشکانیان و هخامنشیان مورد استناد قرار داده یادآوری شود. نیاز به یادآوری نیست که این موارد در مقایسه با سایر مواردی که در بالا بدان پرداخته شد، درجه اهمیت ناچیزی دارند و نمی‌توانند در جهت تقویت طرح پیش‌نهادی او کمک شایان توجهی کنند. برخی مشابهت‌ها میان اشکانیان و هخامنشیان از نظر وی از این قرارند: علاقه به شکار و داشتن پایتخت‌های متعدد، نزدیکی میان روایت شورش هفت نجیب‌زاده هخامنشی در زمان داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ پم) در سرکوب گئومات مغ و قیام ارشک نخست به‌هم‌راه شش تن دیگر علیه ساتراپ سلوکی در دوره اشکانی، و مقایسه اشرافیت پارتی با اشراف هخامنشی (Wolski 1966: 86-87).

درباره اشرافیت پارتی، می‌توان برای نمونه به خاندان سورن و قدرت بی‌حد و حصر آن بسنده کرد. مقایسه جایگاه اشرافیت پارتی با اشرافیت هخامنشی، با وجود تفاوت‌های ماهوی ساختار دو پادشاهی، اشکالات متعددی ایجاد می‌کند. هم‌چنین، استدلال او مبنی بر تک‌همسری بودن شاهان نخستین اشکانی و گسترش رسم چندزنی از زمان فرهاد یکم به این سو نیز در این جهت قابل دفاع و بررسی نیست. ولسکی تلاش می‌کند این تحول را با گسترش سیاست‌های شرقی اشکانیان مرتبط کند. او ترویج رسم چندزنی و پدیده حرم در میان نسل دوم شاهان اشکانی را با تلاش‌های آنان برای برقراری پیوند با سنن هخامنشی در ارتباط می‌داند.

۶. نتیجه‌گیری

نوشته‌ها و دیدگاه‌های ولسکی درباره تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی در برخی موارد گذشته از داشتن امتیاز حق تقدم، دارای رویکردها و نگرش‌های نوین نیز هست. برانگیختن

بیش‌ازپیش توجه و علاقه مورخان و محققان حوزه دنیای باستان به این برهه از تاریخ ایران و تلاش به‌منظور معرفی جایگاه واقعی این سلسله در چهارچوب تاریخ ایران پیش از اسلام از دیگر نکات شایان توجه در آثار ولسکی است. تأکید مکرر وی در مورد حق تقدم و اهمیت و برتری منابع بومی و ایرانی در تحقیقات مرتبط با ایران اشکانی و هم‌چنین، لزوم نقد منصفانه منابع یونانی و رومی و دیدگاه‌های این منابع از بارزترین وجوه تفکر وی به‌شمار می‌رود. بازنگری در برخی اصول مسلم انگاشته‌شده گذشته، از جمله مبحث یونان‌گرایی اشکانیان و تلاش وی در جهت یافتن شواهد و مستندات درباره برخی دلایل ریشه‌های سیاسی یونان‌گرایی اشکانیان، توانست رویکردها و نگرش‌های گذشته را تعدیل و اصلاح کند. مبحث ایران‌گرایی اشکانیان و توجه به سنن هخامنشی و تلاش‌های اشکانیان در برقراری پیوندهای ایدئولوژیک با این سنن شاکله و بنیان اساسی نظریات ولسکی را شکل می‌دهد. در این دیدگاه، دوران تسلط اشکانیان بر ایران، همانند گذشته، عرصه پویایی و سرزندگی سنن ایرانی بوده و بسیاری از مورایش کهن ایرانی از مسیر و مجرای ایران اشکانی به ایران ساسانی انتقال یافته است. باین‌حال، ولسکی برای اثبات نظریه خود، در برخی موارد دچار زیاده‌روی و لغزش‌هایی نیز شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این دو اثر، می‌توان خلاصه‌ای از زندگی‌نامه علمی ولسکی را دید:
Olbrycht, M. J. (2010), "Jozef Wolski 1910-2008 an Epitaph", in: *ANABASIS, Studia Classica et Orientalia*, vol. 1, 7-18; Salamom, Maciej (2008), "Jozef Wolski (1920-2008) Expert in Parthian history, historian of antiquity", *Palamedes: A journal of the ancient history* vol. 3, 9-16.
۲. برای دیدن فهرستی کامل از مقالات ولسکی به کتاب‌نامه وی مراجعه شود (ولسکی ۱۳۸۳: ۲۳۶-۲۳۹)؛ هم‌چنین بنگرید به فهرست تنظیم‌شده ادوارد دابروا (Dabrowa 2005: vol. 7, 13-17).
۳. برای دیدن اثر تازه‌ای درباره تاریخ ایران اشکانی از منظر منابع یونانی و رومی، بنگرید به *Parthika, Greek and Roman* 2017: vol. 15.
۴. برای دیدن دسته‌بندی منابع دست‌اول تاریخ ایران در دوره اشکانی، بنگرید به ویسهوفر ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۶۷؛ شپیمان: ۱۳۸۴ ۹-۱۳؛ فرای ۱۳۸۲: ۳۳۱-۳۳۳.
۵. برای دیدن اثری که تقریباً دیدگاه ولسکی را الگوی کار خود قرار داده و درباره روابط یونانیان و ایرانیان، از جمله اشکانیان، رویکرد نوینی را اتخاذ کرده، بنگرید به ویسهوفر ۱۳۸۹: ۸۵-۱۰۲؛ هم‌چنین، برای مطالعه تحلیلی بنیادین و متفاوت، بنگرید به بدیع ۱۳۸۴: ج ۶.

۶. درباره لقب فیلهلن و یونان‌گرایی اشکانیان، بنگرید به Wieschofer 1996.
۷. شهری که هنوز جایابی نشده، ولی احتمالاً در استان پارتیا واقع بوده است (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به شیپمان ۱۳۸۴: ۱۸).
۸. درباره زبان آرامی، بنگرید به تفضلی ۱۳۷۴.
۹. برای دیدن بحث مستدلی درباره این دوفینه، بنگرید به Abgarians and Selwood 1971: vol. 11, 103-118.
۱۰. درباره مفهوم کرنی یا کارنی، بنگرید به ویدن‌گرن ۱۳۷۸.
۱۱. برای دیدن دستاوردهای دوران فرمان‌روایی مهرداد یکم، بنگرید به شیپمان ۱۳۸۴: ۳۲-۳۵؛ بیوار ۱۳۷۳: ۱۳۵-۱۳۷.

کتاب‌نامه

- بدیع، امیرمهدی (۱۳۸۴)، *یونانیان و بربرها: روی دیگر تاریخ*، ترجمه قاسم صنعوی، ج ۶، تهران: توس.
- بیوار، ا. د. ه. (۱۳۷۳)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان»، در: *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۴)، «آرامی»، در: *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۲)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۸)، «اشکانیان و ساسانیان»، در: *نوشته‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ اشکانیان*، گردآورنده فرانتس آلتهایم، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری.
- ویدن‌گرن، گئو (۱۳۷۸)، *فئودالیسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: قطره.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۷)، *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۹)، *ایرانیان، یونانیان، و رومیان: نگاهی به دادوستد فرهنگی میان ایران و یونان*، ترجمه جمشید ارجمند، تهران: فرزانه روز.

- Abgarians, M. T. and D. G. Selwood (1971), "A Hoard of Early Parthian Drachms", in: *Numismatic Chronicle*, Seventh Series, vol. 11.
- Dabrowa, E. (2005), "Bibliography of the Scholarly Publication of Professor Jozef Wolski", *Parthica*, vol. 7.
- Olbrycht, M. J. (2010), "Jozef Wolski 1910-2008 an Epitaph", in: *Anabasis, Studia Classica et Orientalia*, vol. 1.
- Parthika, Greek and Roman authors Views of the Arsacid Empire; Classicaetorientalia* (2017), Josef Wischöfer and Sabine Müller (eds.), vol. 15, Wiesbaden.
- Salamon, Maciej (2008), "Jozef Wolski (1920-2008) Expert in Parthian History, Historian of Antiquity", *Palamedes: A journal of the Ancient History*, vol. 3.
- Wiesehofer, J. (1996), "King of Kings and Philhellen: Kingship in Arsacids Iran", in: *Aspects of Hellenistic Kingship*, P. Bilde, T. Engberg-Pedersen, L. Hannestad, and J. Zahle (eds.), Aarhus.
- Wolski, J. (1966), "Les Achéménides et les Arsacides; Contribution à l'histoire de la Formation des Traditions Iraniennes", *Syria*, vol. 43.
- Wolski, J. (1983), "sur le 'philhellénisme' des Arsacides", *Gerion*, vol. 1.
- Wolski, J. (1985), "Dans l'attente d'une Nouvelle Histoire de l'Iran Arsacide", *Iranicaantiqua*, vol. 20.
- Wolski, J. (1988), "Le Titre de 'Roi des Rois' Dans l'ideologie Monarchique des Arsacides", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol. 30.